

بحثی درباره توبه مرتد فطری

سید ابوالفضل موسویان

عضو هیأت علمی - پژوهشی دانشگاه مفید

پذیرش: ۸۳/۸/۲۳

دریافت: ۸۲/۱/۷

چکیده

فقیهان شیعه با توجه به روایات اهل بیت(ع) - در مقابل دیدگاه اهل سنت - بین مرتد فطری مرد و مرتد ملی تفاوت قائل شده اند، از این حیث که از مرتد فطری توبه خواسته نمی شود و حد ارتداد بر او جاری خواهد شد، اما از مرتد ملی حاکم شرع توبه می‌خواهد و در صورت توبه، حد ارتداد برداشته می‌شود.

حال اگر مرتد فطری پیش از اقامه بینه - بدون اکراه و اجبار - توبه کرد آیا فایده‌ای بر آن مترتب است یا خیر؟ مشهور فقها بر این باورند که توبه مرتد فطری، حکم قتل، جدایی از همسر و تقسیم اموال بین ورثه را بر نمی‌دارد.

در این مقال به بررسی ادله این حکم خواهیم پرداخت. به زعم نگارنده اگر مرتد فطری پیش از اقامه بینه توبه کند حداقل حد ارتداد از او برداشته می‌شود و اموالش بین ورثه تقسیم نمی‌شود و ادله از این دو مورد قاصر است.

کلید واژه‌ها: ارتداد، مرتد فطری، توبه، حد ارتداد، استتابة، آثار توبه مرتد



۱- مقدمه

در فقه امامیه بین مرتد فطری مرد (کسی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و در جامعه اسلامی رشد کرده و پس از بلوغ اظهار ایمان کرده و سپس از اسلام برگشته) و مرتد ملی (کسی که بدون شرایطی که در مرتد فطری گفته شده اظهار ایمان کند و سپس از اسلام برگردد) این تفاوت وجود دارد که مرتد فطری مرد را استتابة نمی‌دهند، ولی مرتد ملی را می‌دهند؛ به این معنا که حاکم شرع از مرتد فطری توبه نمی‌خواهد و به محض اثبات ارتداد، حد را بر او جاری می‌کند اما از مرتد ملی، توبه خواسته می‌شود که در صورت نپذیرفتن توبه، حکم ارتداد جاری خواهد شد. [۱، ص ۴۷۴؛ ۲، ص ۷۳۱؛ ۳، ص ۵۳۲؛ ۴، ص ۴۲۴؛ ۵، ص ۲۴۰؛ ۶، ص ۱۷۰؛ ۷، ص ۵۷۴ و ۸، ص ۵۲].

اما اکثر فقهای اهل سنت بر این باورند که مرتد، چه فطری و چه ملی، باید ابتدا استتابة داده شود و در صورت نپذیرفتن، کشته می‌شود [۹، ص ۱۵۸؛ ۱۰، ص ۷۶؛ ۱۱، صص ۴۲۵-۴۲۳]. البته در مواردی که جای استتابة است این بحث مطرح شده که استتابة واجب است یا مستحب؟ لذا برخی قائل به وجوب آن هستند و برخی قائل به استحباب. شیخ طوسی از ظهور امر، استفاده وجوب کرده است [۱۲، ج ۷، ص ۲۸۲].

در عین حال میان شیعه، ابن جنید با نظر اکثر فقهای عامه موافق است و در میان اهل سنت، عطا با نظر شیعه همراه است. حسن بصری نظر دیگری داده که مرتد مطلقاً و بدون استتابة، کشته می‌شود [۱۳، ص ۳۵۳].

اساساً منشأ تقسیم مرتد به فطری و ملی در شیعه برای همین بوده که مرتد فطری را استتابة نمی‌دهند، در حالی که مرتد ملی را باید استتابة داد.

تردیدی بین فریقین نیست که مرتد ملی مطلقاً، - چه مرد و چه زن- و زن مرتده فطری استتابة داده می‌شوند و به طور طبیعی توبه آنان نیز پذیرفته است؛ اما در مورد مرتد فطری مرد که استتابة جایز نبود و به محض اثبات ارتداد، محکوم به قتل می‌شد این بحث مطرح شده که اگر خود او پیش از اقامه بینه توبه کرد یا اگر در دارالکفر قرار داشت که اجرای حد بر او ممکن نبود و در آنجا توبه کرد و غیره، آیا توبه او قبول می‌شود یا خیر؟ و آیا احکام ارتداد و به ویژه احکام سه گانه مرتد (قتل، جدایی از همسر و تقسیم اموال بین ورثه) از او برداشته می‌شود یا نه؟

اکثر قریب به اتفاق فقهای شیعه بر اساس روایات باب، معتقدند که اگر ارتداد نزد حاکم شرع به اثبات رسید، استتابه جایز نیست و باید احکام مرتد، بویژه آن سه حکم، در مورد او جاری شود؛ در حالی که در مورد مرتد ملی، استتابه لازم است و باید حاکم از او بخواهد که توبه کند و اگر توبه نکرد محکوم به قتل است.

البته از اینکه شیخ در مبسوط [ر.ک: ۱۲، ص ۲۷۸] و محقق حلی در شرایع [۶، ص ۱۷۲]. حکم ارتداد را در مورد دیوانه به این دلیل که ایستادگی بر ارتداد ندارد، منتفی دانسته اند می توان نتیجه گرفت که مرتدی که پس از ارتداد و قبل از اقامه بینه، توبه کرده، حکم ارتدادش منتفی است، زیرا شرط ایستادگی در مورد چنین شخصی نیز وجود ندارد. در عین حال این دو فقیه نیز تصریح کرده اند که با توبه، احکام سه گانه از مرتد فطری برداشته نمی شود.

به هر حال در میان فقهای شیعه در مورد توبه مرتد فطری، سه نظر وجود دارد:

۱. به مشهورنسبت داده شده که توبه مرتد فطری و اسلامش پذیرفته نیست و مانند کفار دیگر در آتش عذاب الهی جاودان خواهد ماند.

۲. جمعی از محققین بر این باورند که توبه و اسلام مرتد هم واقعاً و هم ظاهراً پذیرفته می شود؛ اما احکام سه گانه (قتل، جدایی از همسر و تقسیم اموال بین ورثه) در مورد او اجرا می شود. [۱۴، ص ۲۲۴].

۳. برخی تفصیل قائل شده اند که توبه و اسلام مرتد واقعاً و در پیشگاه الهی پذیرفته می شود و در قیامت خداوند با او همانند سایر مسلمانان برخورد خواهد کرد؛ اما ظاهراً این توبه و اسلام پذیرفته نمی شود و تمام احکام کفار از نجاست و غیر آن و احکام ارتداد، بر چنین شخصی بار می شود.

تقریباً بین همه فقهای متأخر - چه آنان که توبه مرتد را قبول کرده اند و چه آنان که توبه و اسلامش را نپذیرفته اند - در این مسأله اتفاق نظر وجود دارد که سه حکم قتل، جدایی از همسر، و تقسیم اموال، به هیچ وجه از مرتد فطری برداشته نمی شود و بر اساس روایات، این موارد از ادله توبه استثنا شده است. قبل از بحث در مورد این نظریات، برخی از کلمات فقها را در این باره بیان می کنیم:

شهید ثانی می گوید: در صورت توبه (مرتد فطری)، عبادات و معاملاتش صحیح و بدنش نیز پاک می شود؛ ولی اموال و همسرش به او بر نمی گردند، گر چه می تواند همسرش را بعد از عده، به عقد خود درآورد. البته بنا بر وجهی، عقد در عده نیز جایز است... به هر حال فقط



به همان احکام سه گانه در مورد حق او و حق دیگران اکتفا می‌شود و این، غیر از قبول توبه باطنی است. [۱۵، ص ۳۳۹ و ۱۶، ص ۲۴].

صاحب جواهر نیز همچون محقق حلی توبه او را در مورد احکامی از قبیل طهارت و مالکیت پذیرفته [۱۷، ص ۶۰۶]. اما نسبت به قتل و جدایی از همسر و تقسیم اموال معتقد است که توبه او پذیرفته نمی‌شود ولو این که به دارالحرب پناه ببرد یا بین او و امام حائلی واقع شود. ایشان در این مسأله، ادعای عدم خلاف در این مسأله نموده است. [۱۷، ص ۶۰۵].

مرحوم سید محمد کاظم یزدی در کتاب عروة الوثقی در بحث مطهرات می‌گوید: توبه او ظاهراً و باطناً پذیرفته می‌شود. پس بدنش پاک و عباداتش صحیح است، ولی احکام سه گانه از او برداشته نمی‌شود. لذا رجوع به همسرش نیز باید با عقد جدیدی صورت پذیرد و بنا بر اقوی عقد در عده نیز جایز است.

مرحوم امام خمینی (ره) نیز می‌فرماید: توبه او نسبت به بازگشت همسر و اموالش بی فایده است و توبه اش ظاهراً و باطناً نسبت به برخی از احکام پذیرفته می‌شود. پس بدنش پاک می‌شود؛ عباداتش صحیح است، و اموال جدیدی که از طریق تجارت، حیازت و ارث به دست می‌آورد، از خود او است و می‌تواند با همسر سابقش ازدواج کند. [۱۸، ص ۳۶۷].

حال به بررسی نکات زیر می‌پردازیم:

۱. پذیرش یا عدم پذیرش توبه مرتد فطری،
۲. در صورت پذیرش توبه، چه آثاری بر آن مترتب می‌شود؟
۳. آیا سه حکم (قتل، جدایی از همسر و تقسیم اموال) نیز برداشته می‌شود یا خیر؟

۲- بررسی ادله عدم پذیرش واقعی توبه مرتد فطری

۲-۱- برخی از آیات بر عدم پذیرش توبه مرتد دلالت دارد، از جمله:

– آیه ۹۰ از سوره آل عمران: «ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفراً لن نقبل توبتهم و اولئک هم الضالون»: کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر خود افزودند [و در این راه، اصرار ورزیدند] هیچگاه، توبه آنان قبول نمی‌شود و آنها گمراهانند.

این آیه گرچه بر عدم پذیرش دائمی توبه آنان دلالت دارد، اما از آنجا که آیات توبه همان‌طور که پس از این خواهد آمد قابل تقیید و تخصیص نیست، لذا مفسران در توجیه این آیه گفته اند:

الف) عدم پذیرش توبه در این آیه، بدین خاطر است که بر وجه اخلاص واقع نمی گردد و شاهد آن هم جمله اخیر آیه است که می فرماید: « اولئك هم الضالون».

ب) برخی آن را به توبه در هنگام مرگ تفسیر کرده اند که طبق آیه ۱۸ سوره نساء (حتی اذا حضر احدهم الموت قال انى تبت الآن) پذیرفته نمی شود.

ج) برخی معتقدند توبه واقعی از سوی آنان صورت نمی گیرد و لذا مورد قبول واقع نمی شود. [۱۹، ص ۳۴۱].

به هر حال اگر این آیه به اطلاق گرفته شود، شامل مرتد ملی و مرتد فطری زن نیز می شود، در حالی که به اتفاق فریقین، توبه آنان پذیرفته می شود. افزون بر اینکه عدم پذیرش توبه را منوط به ازدیاد کفر کرده و و شاید دلیل اصلی عدم پذیرش توبه آنان کارهای کفر آمیزی است که پس از ارتداد انجام می دهند و گر نه اگر صرف ارتداد می بود همان طور که در آیه بعد ملاحظه می کنید مورد قبول قرار می گرفت و اطلاق ایمان بر تائب می شد.

- آیه ۱۳۷ سوره نساء: « ان الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفراً لم يكن الله ليغفر لهم و لاليهدبهم سبيلاً»: کسانی که ایمان آوردند و دیگر بار کافر شدند سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید و آنها را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد. این آیه گرچه بر عدم غفران الهی نسبت به مرتدان دلالت دارد، اما نکات قابل تأملی به این شرح نیز دارد:

الف) اطلاق ایمان بر نوبت اول توبه از ارتداد با تعبیر « ثم آمنوا» شده و لا اقل توبه شخصی که بار اول از ارتداد توبه می کند طبق این آیه پذیرفته شده است. لذا برخی از فقیهان اهل سنت از این آیه استفاده حکم فقهی کرده، توبه مرتدی را که ارتداد او تکرار شده پذیرفته اند. [۱۱، ص ۴۳۸، ۹، ص ۱۵۸]. در عین حال این نظریه از سوی دیگران رد شده و تفاوتی بین مرتبه اول و دوم در پذیرش توبه قائل نشده اند [۲۰، ص ۹۸].

ب) عدم قبول توبه در این آیه نیز منوط به ازدیاد کفر است و لذا اگر در هر مرحله بدون ازدیاد کفر، کسی توبه کند، توبه او پذیرفته می شود.

- آیه ۱۱۶ سوره نساء: « ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء»: خدا شرک به او را نمی آمرزد، ولی کمتر از آن را برای هر کس بخواهد می آمرزد.

این آیه گرچه بر عدم غفران نسبت به شرک دلالت دارد، اما به اطلاق آن نمی توان استناد کرد؛ زیرا اولاً، مشرکان پس از ایمان مطمئناً مورد غفران الهی قرار می گیرند و خداوند گناهان آنان و حتی شرک آنان را نیز می آمرزد و ثانیاً با توجه به آیات مطلق توبه و آیاتی که بر



پذیرش توبه مرتد دلالت دارند به اطلاق این آیه نمی توان تمسک کرد. بنابراین مراد از آیه این است که اگر کسی در حال شرک از دنیا برود، مورد غفران و رحمت الهی قرار نمی گیرد، نه کسی که توبه کرده باشد.

۲-۲- در کلمات معصومان، از چنین شخصی نفی توبه شده است. مثلاً در صحیح محمد بن مسلم از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل شده است: « فلا توبه له و قد وجب قتله و بانت منه امرائته و یقسم ما ترک علی ولده» [۲۱، ص ۵۴۴]؛ یعنی توبه ای برای او نیست و قتلش واجب است و همسرش از او جدا می‌گردد و اموالش بین فرزندانش تقسیم می‌شود. که طبق این روایت، توبه او پذیرفته نشده، احکام سه گانه در موردش اجرا می‌شود. همچنین در مرسله عثمان بن عیسی آمده است: « من شک فی الله بعد مولده من الفطره لم یفی الی خیر ابداً»: هر کس در مورد خدا پس از این که با فطرت خداپرستی متولد شده، شک کند، هرگز به خیر بر نمی‌گردد که اساساً نفی خیر و صلاح از چنین شخصی شده است.

اما به نظر می‌رسد روایت محمد بن مسلم از اثبات عدم قبول توبه ظاهری و باطنی مرتد قاصر است؛ زیرا با توجه به جمله حالیه « و قد وجب...» که پس از آن ذکر شده، معلوم می‌شود که عدم پذیرش توبه مربوط به مجازاتهای سه گانه است و هیچ ملازمه ای بین عدم پذیرش توبه و عدم اسلام نیست. بنابراین، انجام این مجازاتها منافاتی با پذیرش توبه او ندارد. لذا برخی از بزرگان فرموده‌اند در آنچه به مشهور نسبت داده شده که توبه چنین شخصی پذیرفته نیست، منظور این نیست که توبه واقعی او هم پذیرفته نمی‌شود، بلکه منظور آنان از عدم پذیرش توبه، این است که احکام سه گانه ارتداد از چنین شخصی برداشته نمی‌شود و این منافات با این ندارد که فردی مسلمان باشد و در عین حال محکوم به قتل گردد؛ مانند کسی که مرتکب زنا محصنه شده است. [۱۴، ص ۲۲۴].

بنابراین از این روایت حد اکثر همین مقدار استفاده می‌شود که توبه او نسبت به این سه حکم پذیرفته نیست، اما در مورد احکام دیگر مانند طهارت، یا مالکیتهای بعدی ساکت است و اطلاقاتی که در مورد طهارت و مالکیت مسلمان وجود دارد، شامل این فرد هم می‌شود.

اما در مورد روایت عثمان بن عیسی، اساساً سخن از عدم پذیرش توبه نیست که اگر توبه کند مقبول حضرت حق واقع نمی‌شود، بلکه در مقام بیان تنفر تام از ارتداد فطری است.

۲-۳- فاضل هندی در کشف اللثام در باب میراث و همین‌طور از کتاب خلاف شیخ در باب حدود نقل اجماع کرده است، بر این توبه مرتد فطری قبول نمی‌شود [۱۷، ص ۲۹۳].

در پاسخ اجماع ادعا شده می‌توان گفت: اولاً، همان‌طور که محقق اردبیلی فرموده است: به اثبات نرسیده است که توبه مرتد مطلقاً پذیرفته نیست [۲۲، صص ۳۱۹ و ۳۲۷]؛ زیرا در کتب قدما بحث مطلق توبه مرتد مطرح نشده، بلکه توبه در نزد حاکم مطرح شده است، یعنی استتبابه و لذا معلوم نیست که مراد آنان مطلق توبه بوده است؟ بنابراین روشن نیست معقد اجماع چه بوده است؟ و به احتمال قوی مراد آنان، پذیرفته نشدن توبه مرتد فطری در نزد حاکم بوده است در مقابل نظر اهل سنت که توبه مرتد فطری و ملی را می‌پذیرفته‌اند، نه اینکه توبه او عند الله مورد قبول نیست. [۲۳]. ثانیاً این اجماع مستند به روایات و مدرکی است و بر اساس نظریه شیعه، یک دلیل مستقل - با وجود روایات و آیات - تلقی نمی‌شود. پس باید دلالت آیات و روایات مورد بررسی قرار گیرد. ثالثاً اکثر فقها حداقل در مورد قبول باطنی توبه مرتد فطری، با آن مخالفند. افزون بر اینکه اجماع دیگری وجود دارد که مرتد فطری پس از توبه باید قضای نمازهای فوت شده اش را به جا آورد و این ممکن نیست مگر با پذیرش توبه او. [۱۷، ص ۶۰۶].

به هر حال با توجه به اینکه به اتفاق فقها، توبه مرتد ملی مطلقاً و توبه مرتد فطری زن، هم واقعا و هم ظاهراً پذیرفته می‌شود، وجهی ندارد که توبه مرتد فطری مرد واقعاً پذیرفته نشود و ظاهراً احکام اسلام بر او بار نگردد. حداکثر می‌توان از آن روایت، برداشته نشدن احکام سه گانه را استفاده کرد که بحث در باره دلالت آن، پس از این خواهد آمد.

۳- ادله پذیرش واقعی توبه مرتد فطری

در عین حال که دلیلی بر عدم پذیرش واقعی توبه مرتد فطری وجود نداشت، برای پذیرش توبه او، ادله ای به شرح بیان شده است:

۳-۱- وجود آیات مطلق توبه

بر اساس آیات، رحمت الهی، واسع است و درهای رحمت او بر روی بندگان بسته نمی‌شود و همان‌طور که هر گناهکار می‌تواند به درگاه الهی پناه آورد، مرتد نیز می‌تواند از خداوند منان طلب آمرزش کند و کسی حق ندارد او را از این درگاه مأیوس سازد. خداوند در قرآن می‌فرماید: « لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً » (زمر، ۵۳): از رحمت الهی مأیوس نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد. حتی برخی پذیرش توبه را بر خداوند واجب می‌دانند. [۲۲، ص ۳۲۷]. ادله عقلی و نقلی بر پذیرش توبه حقیقی با شرایط مقرر از جانب خداوند به گونه‌ای است که نمی‌توان آنها را تخصیص یا تقیید زد. [۲۴، ص ۴۵۰؛ ۲۵، ص ۲۳؛ ۱۴، ص ۱۰].



تنها موردی که توبه فایده ای ندارد هنگامی است که انسان مرگ را حس کرده و بر حال کفر باقی مانده باشد؛ زیرا در آیه ۱۸ سوره نساء چنین می‌خوانیم: « لیست التوبه للذین یعملون السيئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن و لا الذین یموتون و هم کفار»: برای کسانی که کارهای بد انجام می‌دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد می‌گوید: الآن توبه کردم؛ توبه نیست و همچنین برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند.

۳-۲- آیات باب ارتداد

افزون بر آیات پیشین، برخی از آیات باب ارتداد نیز بر پذیرش توبه مرتد دلالت دارد، از جمله:

- آیات ۸۹-۸۵ سوره آل عمران: « و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین... الا الذین تابوا من بعد ذلك» یعنی هر کس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است، مگر کسانی که توبه کنند. این استثنا از مذمت و وعده عذابی است که پیش از این به مرتدان داده شده بود. بنابراین امکان توبه و پذیرش آن برای مرتد وجود دارد و قیدی هم بیان نشده که توبه را مربوط به مرتد ملی بداند.

- آیات ۱۱۰-۱۰۶ سوره نحل: «من کفر بالله من بعد ایمانه ... ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربک من بعدها لغفور رحیم»، یعنی کسانی که بعد از ایمان کافر شوند... اما پروردگار تو نسبت به کسانی که بعد از فریب خوردن (به ایمان بازگشتند و) هجرت کردند، سپس جهاد کردند و در راه خدا استقامت کردند. پروردگارت پس از انجام این کارها، آمرزنده و مهربان است. غفران و آمرزش نیز به دنبال چند آیه ای است که در باره کفر ورزیدن بعد از ایمان است و تعبیر « فتنوا» نیز بر آن دلالت می‌کند که به هر حال توبه آنان بعد از مراحل پذیرفته می‌شود.

- آیه ۲۱۷ سوره بقره که تلویحاً بر پذیرش توبه مرتد دلالت دارد: «و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنيا و الآخرة و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون»؛ یعنی کسی که از آیینش بر گردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود.

قید « فیمت و هو کافر» گویای این مطلب است که این افراد می‌توانند در حال مرگ کافر نباشند و توبه کنند. این همان باز بودن راه توبه را نشان می‌دهد. بر این اساس حتی در مورد مرتد، پذیرش توبه نیز تأیید شده است.

۳-۳- صدق عنوان مسلمان

براساس آیات و روایات معتبر، هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند و به قیامت و آنچه بر پیامبر اکرم(ص) نازل شده، ایمان آورد، مسلمان نامیده می‌شود. در روایت موثقه سماعه آمده است: «الاسلام: شهاده ان لا اله الا الله و التصديق برسول الله، به حقتن الدماء و عليه جرت المناكح و المواريث و على ظاهره جماعة الناس» یعنی اسلام شهادت بر یگانگی خدا و تصدیق پیامبر(ص) است. به وسیله این (شهادتین) خون آن فرد محفوظ است و نکاح و ارث بر آن جاری می‌شود. و بر ظاهر اسلام جمعیت مردمند.

فرض این است که مرتد پس از توبه به همه اینها اعتراف می‌کند و وجهی ندارد که او را مسلمان و مؤمن ندانیم. همان‌طور که در آیه ۱۳۷ سوره نساء صریحاً به کسی که در مرتبه اول از ارتداد توبه کرده بود، ایمان، اطلاق شده بود.

همچنین در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «انه من كان مؤمناً فحج و عمل فی ایمانه ثم اصابته فی ایمانه فتنه فكفر ثم تاب و آمن يحسب له كل عمل صالح عمله فی ایمانه و لا يبطل منه شيء:» «هر کس ایمان آورد و حج و اعمال اسلامی انجام دهد سپس در ایمانش اشکالی به هم رسد و کافر شود و بعد از آن توبه کند و ایمان آورد، تمام اعمال صالحی که در دوران ایمانش انجام داده برای او حساب خواهد شد و چیزی از آنها باطل نمی‌شود. [۲۱، ص ۹۶].

در این روایت بر مرتدی که توبه کرده، مؤمن اطلاق شده است: «ثم تاب و آمن». بنابراین کسی را که پس از ارتداد، ایمان آورده و به هر دلیل، حکم ارتداد بر او جاری نشده و سالها در جامعه اسلامی یا غیر آن زندگی می‌کند، نمی‌توان غیر مسلمان دانست.

۳-۴- بر داشته نشدن تکالیف اسلامی

تردید نیست که مرتد پس از توبه و بازگشت به اسلام، مانند دیگر مسلمانان مکلف به انجام تکالیف اسلامی، مانند نماز و روزه است. همچنین از مسلمانان ارث می‌برد و جایز است زن مسلمانی را به عقد خود در آورد و ... و انکار این امور، انکار ضروری فقه است. [۱۴، ص ۲۲]. بنابراین یا باید ملتزم شویم به اسلام و طهارت او که مدعای ما همین است یا ملتزم شویم به نجاست بدن او، اجرای دیگر احکام راجع به کفار نسبت به او که در این صورت، انجام آن تکالیف فوق طاقت و محال است؛ زیرا کسی که محکوم به نجاست است و نمی‌تواند بدنش را پاک کند چگونه مکلف به نماز و دیگر امور مشروط به طهارت می‌شود. و چگونه چنین



شخصی از مسلمان ارث می‌برد و جایز است زن مسلمانی به عقد او در آید و ...؟ اگر کسی بگوید تکلیف ما لایطاق را خود این شخص به سوء اختیار خود به وجود آورده و بر اساس قاعده «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» این عمل منافاتی با اختیار ندارد، می‌گوییم افزون بر این که چنین تکلیفی که از اختیار فرد خارج است، صحیح نیست، ظاهر ادله تکلیف معنایش این است که برای مکلف انجام آن ممکن است و هیچ امتناعی ندارد. پس امکان دارد ادله عدم قبول توبه مرتد با آن ادله معارضه کند؛ اما چون ادله تکلیف نص است و نمی‌شود مرتد را از آن خارج کرد، پس روایت عدم قبول توبه را به همان معنایی حمل می‌کنیم که در دادگاه این توبه پذیرفته نمی‌شود نه مطلقاً پذیرفته نباشد. [۲۳].

پس یا باید قائل بپذیرد که چنین شخصی با اینکه بالغ و عاقل است تکلیف ندارد که کسی به آن قائل نیست. و یا اینکه نفی توبه ای را که در برخی روایات آمده برخلاف ظاهر آن حمل کند و بگوید منظور برداشته نشدن احکام سه گانه از مرتد فطری است، نه اینکه واقعاً توبه او پذیرفته نمی‌شود.

از مواردی که می‌تواند شاهد بر نظر اخیر باشد فتوایی است که بسیاری از فقها در بحث قضای نمازها فرموده‌اند که مرتدی که توبه کرده، نمازهای دوران ارتدادش را باید قضا کند هر چند ارتداد فطری بوده باشد. برخی از فقها مانند سید مرتضی در *ناصریات* بر این مطلب ادعای اجماع کرده‌اند و این نظر در هنگامی درست است که توبه مرتد مورد قبول قرار گرفته باشد. [۱۷، ج ۱، ص ۴۱۶].

۴- آثار پذیرش توبه مرتد

بدیهی است که پذیرش توبه، به معنای برداشته شدن کلیه آثار گناه، اعم از آثار وضعی، حقوق الناس و غیره نیست. لذا در مورد مرتد فطری این بحث مطرح شده که قبول توبه او چه آثاری در بر می‌دارد و چه آثاری را نمی‌تواند داشته باشد. لذا تک تک آثار را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴-۱- استحقاق عقاب و خلود در آتش

بر اساس آیه ۱۸ سوره نساء که می‌فرماید: « لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضرا حدهم الموت قال انی تبت الآن و لا الذین یموتون و هم کفار». خلود در آتش از آثاری

است که مترتب بر کفر در حال مرگ شده است، نه کسی که در هنگام مرگ کافر نباشد. پس وقتی مرتد، اسلام آورد و توبه کرد، اطلاقات توبه او را می‌گیرد و از موضوع «یموتون و هم کفار» خارج می‌شود. بنابراین این خلود در عذاب برای او نخواهد بود و اگر توبه با شرایط آن بین او و خدا انجام شود، بر خدا واجب است که توبه او را بپذیرد. [۲۲، ص ۳۲۷].

۴-۲- نجاست بدن، مجاز نبودن بر انتخاب همسری مسلمان، ارث نبردن از مسلمان و غیره

برخی گفته‌اند: استصحاب حکمی در مورد مرتد فطری که توبه کرده جاری می‌شود، زیرا با فرض قبول توبه و حتی مسلمان شدنش، دلیلی بر پاکی او وجود ندارد؛ زیرا عمومی که دلالت کند بر پاکی هر مسلمان در دست نیست. پس مقتضای استصحاب این است که حکم نجاست همچنان باقی باشد. [۲۶، ص ۱۱۸] و طبیعتاً احکام دیگر نیز از او برداشته نمی‌شود.

البته صاحب جواهر بین ارتدادی که به سبب انکار خدا و پیامبر (ص) به وجود آمده و ارتدادی که به خاطر انکار ضروریات دین صورت گرفته شده باشد، تفاوت قائل شده و در مورد اولی معتقد است چنین فردی با توبه پاک نمی‌شود، ولی در مورد دومی قائل به پاک شدن است. ایشان برای نجاست اولی به اصل استصحاب موضوع کفر و حکم نجاست سابق و نیز اجماع تمسک کرده است [۱۷، ص ۲۹۳].

اما این مطلب صحیح نیست. به این دلیل که اولاً عنوان کافر بر چنین شخصی صادق نیست، لذا ظاهر کلام علامه در تحریر و شهید در نکری و صریح کلام صاحب مذهب و روضه و جمعی از متأخران مانند علامه طباطبایی و محقق قمی و ظاهر کلام فاضل در شرح روضه، این است که توبه مرتد فطری، موجب طهارت او می‌شود؛ زیرا نجاست او مبتنی بر موضوع کفر بود که اکنون منتفی است و بر چنین شخصی عنوان کافر صادق نیست. [۲۳].

ثانیاً هیچ ملازمه‌ای بین عدم قبول توبه این شخص با عدم اسلام او نیست؛ چون ممکن است مرتد به خاطر عصیانی که کرده، محکوم به قتل باشد و در آخرت نیز عذاب شود - البته نه همچون کفار که مخلص در آتشند - و در عین حال مسلمان شمرده شود. اطلاقاتی که اسلام را عبارت از اظهار شهادتین می‌داند، مانند روایت سماعه و حمران که تمام احکام اسلام را بر اقرار به شهادتین جاری می‌دانند، شامل این فرد نیز می‌شود و توهّم اینکه طهارت که از روشنترین اموری است که مردم به آن نیازمند هستند - بر آن مترتب نشود، در نهایت سقوط است. [۲۷، ص ۳۷۷].



بر این اساس اجرای اصل استصحاب با تغییر موضوع صحیح نیست؛ چون با توجه به توبه این شخص، عنوان کفر به اسلام تغییر یافته و اموری هم که منوط به صدق کفر بر او است، با توجه به توبه، حقیقتاً از وی برداشته می‌شود. و بر چنین شخصی دیگر عنوان کافر، صادق نیست و همان‌طور که پیش از این گذشت با توجه به آیات و روایات، این فرد، مسلمان و مؤمن شمرده می‌شود. جای اجرای اصل استصحاب نیست؛ زیرا اگر شک در صدق عرفی کفر باشد، دیگر بر این فرد، کافر اطلاق نمی‌شود و اگر در صدق معنای شرعی کفر تردید وجود داشته باشد، می‌گوییم آنچه از روایات فهمیده می‌شود این است که کفر از امور باطنی است و برخی از گفتار و اعمال، دلیل بر آن است؛ همان‌گونه که اسلام چنین است و فرض این است که مرتد پس از توبه در اعتقاد و گفتار و کردارش هیچ اشکالی وجود ندارد و دیگر نمی‌توان او را کافر دانست گرچه در گذشته چنین بوده و مجرد حدوث کفر موجب نمی‌گردد که احکام کافر بر او باقی بماند، مگر در مواردی که بدانیم، حدوث آن در ترتب حکم کافی است، مانند سه حکم سابق‌الذکر که این احکام نیز به کافر تعلق نیافته، بلکه بر کسی که کفر ورزیده، تعلق گرفته است. بنابراین چون تمسک به استصحاب صحیح نیست، باید به اصالة الطهاره تمسک کرد و مرتدی که توبه کرده است پاک دانست. [۲۳].

مؤید این مطلب روایتی است که ابوبکر حضرمی از امام صادق (ع) نقل کرده است و فقها بر اساس آن فتوا داده‌اند که آن حضرت (ع) فرمود: « اذا ارتد الرجل المسلم عن الاسلام بانته منه امرأته كما تبين المطلقه ثلاثاً و تعدت منه كما تعدت المطلقه فان رجع الى الاسلام و تاب قبل ان يتزوج فهو خاطب و لاعده عليها له و انما العده لغيره و ان قتل او مات قبل انقضاء العده اعتدت منه عده المتوفى عنها زوجها فیهی ترثه فی العده و لا يرثها ان ماتت و هو مرتد عن الاسلام» [۲۸، ص ۳۷۳؛ ۲۹، ص ۲۴۲]، یعنی هر گاه مردی از اسلام برگشت، همسرش از او جدا می‌شود، مانند زنی که سه بار طلاق داده شده (که حق رجوع به او را در دوران عده ندارد) و عده طلاق نگه می‌دارد. پس اگر به اسلام برگشت و توبه کرد پیش از آنکه زنش ازدواج کرده باشد، خطبه عقد می‌خواند و عده ای بر زن برای شوهرش نیست. همانا عده برای غیر این شوهر است و اگر کشته شود یا بمیرد، آن هم قبل از پایان عده، در این صورت عده وفات نگه می‌دارد و در عده، زن از مرد ارث می‌برد؛ اما اگر زن بمیرد، مرد ارث نمی‌برد، در حالی که مرتد باشد.

براساس این روایت توبه، مرتد پذیرفته و حکم اسلام بر این شخص بار می‌شود (فان رجوع الی الاسلام)، اما اگر بخواهد با همسر سابقش زندگی کند باید او را مجدد به عقد خود درآورد.

البته این روایت طبق نظر مشهور ابهام دارد، به این معنا که معلوم نیست مربوط به مرتد فطری است یا ملی؟ زیرا از این نظر که حاوی تعبیر سه طلاقه است که ظهور در عدم رجوع دارد و نیز رجوع او پس از توبه، با تعبیر «خاطب» به این معناست که باید عقد مجدد بخواند و عقد سابق به هم خورده است و این در دوران عده صرفاً در مورد مرتد فطری صادق است، نه مرتد ملی، چون مرتد ملی بنا بر نظر مشهور می‌تواند در دوران عده بدون عقد جدید رجوع کند. بنابراین روایت با مرتد فطری مناسب است. ولی از آنجا که فرض توبه شده، با مرتد ملی سازگار است، چون طبق نظر مشهور مرتد فطری توبه ندارد.

در عین حال برخی از فقها روایت را مربوط به مرتد ملی دانسته و تعبیر سه طلاقه را به معنای عدم رجوع تا هنگامی که مسلمان نشده است، گرفته‌اند [۳۰، ص ۴۰۴] و در مورد «خاطب» که با مرتد فطری مناسب بود، فرموده‌اند: مراد عقد جدید، پس از عده است. [۱۷، ص ۴۹].

اما این توجیهاات برای اثبات مدعا کافی نیست؛ زیرا این مطالب با مرتد فطری نیز سازگار است و او نیز در صورت ارتداد حق رجوع ندارد و در مورد عقد جدید، هیچ ظهوری در بعد از عده ندارد، بلکه تعبیر: «و عده‌ای بر زن برای شوهرش نیست، بلکه عده برای غیر این شوهر است» ظهور در این مطلب دارد که عقد در دوران عده جایز است. بنابراین نمی‌توان روایت را بر مرتد ملی حمل کرد.

۵- آیا سه حکم (قتل، جدایی از همسر و تقسیم اموال) برداشته می‌شود؟

۱-۵ - ادله برداشته نشدن این سه حکم

تقریباً همان‌طور که گذشت بین همه فقهای متأخر، در این مسأله اتفاق نظر وجود دارد که این سه حکم از مرتد فطری به هیچ وجه برداشته نمی‌شود و بر اساس روایات باب، این موارد از ادله توبه استثنا شده است.

برای اثبات این مدعا که با توبه این احکام برداشته نمی‌شود، چنین استدلال کرده‌اند:

۱. تعبیر «فلا توبه له» که در روایت محمد بن مسلم [۲۱، ص ۵۴۴] وجود داشت، اطلاق دارد و بنابراین، توبه پس از اقامه بینه و نیز پیش از آن را در بر می‌گیرد [۱۴، ص ۲۲۸] و حتی



این تعبیر، ادله توبه را نسبت به این احکام تخصیص می‌زند؛ زیرا توبه را نسبت به این احکام، مانند عدم توبه قرار داده است. [۱۴، ص ۲۳].

۲. اجماع: صاحب جواهر پس از نقل کلام محقق که می‌فرماید: اسلام مرتد فطری پذیرفته نمی‌شود و قتل او حتمی است و همسرش از او جدا می‌شود ... چنین می‌گوید: هیچ خلاف قابل اعتنایی در این مسأله نیافتیم، بلکه اجماع منقول و محصل بر آن وجود دارد [۱۷، ص ۶۰۵]. در عین حال، صاحب جواهر دلیل مجمعی را هم که روایات است، بیان می‌کند.

۳. استصحاب موضوعی و حکمی در مورد مرتدی که توبه کرده است، جاری می‌شود؛ زیرا با تردید در این که با توبه، موضوع کفر از او برداشته می‌شود یا خیر یا این احکام برداشته می‌شود، استصحاب موضوع، کفر، و استصحاب حکم، بقای احکام کفر را اثبات می‌کند.

۲-۵ - پاسخ ادله یادشده:

هیچ کدام از این ادله برای باقی ماندن احکام سه گانه کافی نیست، زیرا:

۲-۵-۱- اجماع و استصحاب: در مورد اجماع و استصحاب پیش از این بحث شد که اولاً معلوم نیست که معقد اجماع در مورد مطلق توبه بوده یا توبه در نزد حاکم، یعنی استتابة؟ و البته قدر متیقن آن توبه در نزد حاکم است. ثانیاً اجماع، مدرکی است؛ زیرا مدرک مجمعی روایات است و بنابراین به عنوان دلیل مستقل محسوب نمی‌شود. ثالثاً چنین استصحابی را با توجه به تغییر موضوع، همان‌طور که گذشت اکثر قریب به اتفاق فقها صحیح ندانسته‌اند.

۲-۵-۲- روایت محمد بن مسلم: تنها دلیلی که باقی می‌ماند روایت محمد بن مسلم است که تقریباً عمده ی دلیل مجمعی همین روایت است و در آن تعبیر « فلا توبه له » وجود داشت که به معنای بی اثر بودن توبه نزد حاکم تفسیر شد. [۲۳].

این روایات را کلینی در کافی با دو سند و شیخ در تهذیب با دو سند نقل کرده اند [۲۱، ص ۵۴۴]. لذا در سند این روایت اشکالی وجود ندارد و در عین حال به نظر می‌رسد با این روایت نیز نمی‌توان بقای آن سه حکم را در مورد شخصی که پیش از اقامه بینه، توبه کرده، اثبات کرد؛ زیرا:

اولاً، این روایت مجمل و غیر قابل استدلال است؛ زیرا معلوم نیست که در مورد مرتد فطری است یا ملی؟ زیرا سؤال و پاسخ امام مطلق است و قرینه ای که مشخص کند کدامیک مراد است، وجود ندارد، در حالی که مسلماً و به ضرورت فقه، توبه مرتد ملی پیش از اقامه بینه و پس از آن پذیرفته می‌شود. برای روشنتر شدن مطلب، متن کامل روایت را نقل می‌کنیم: «قال: سألت ابا جعفر (ع) عن المرتد؟ فقال: من رغب عن الاسلام و كفر بما انزل على محمد (ص) بعد اسلامه فلا توبه له و قد جب قتله و بانت منه امرأته و يقسم ما ترك على ولده» [۲۱، ص ۵۴۴]: از امام باقر (ع) در باره مرتد سؤال کردم. حضرت (ع) فرمود: کسی است که پس از اسلام آوردن، از اسلام روی گردانده و به آنچه بر محمد (ص) نازل شده کافر گردد برای چنین شخصی توبه نیست و قتلش واجب است و همسرش نیز از او جدا می‌شود و اموالش بین فرزندان تقسیم می‌گردد. همان طور که ملاحظه شد سؤال و پاسخ امام (ع) مطلق است و بنابراین، روایت مجمل است و مشخص نیست این حکم مربوط به مرتد فطری است یا ملی.

اگر کسی بگوید منظور این روایت با توجه به روایات دیگری که حکم مرتد ملی و فطری را تفکیک کرده، مرتد فطری است، نه ملی خواهیم گفت: اولاً با توجه به همان روایات که مبین این روایت است، مراد از «لا توبه له» نیز استتابة است، یعنی بر حاکم شرع لازم نیست آن گونه که مرتد ملی را توبه می‌دهد، در مورد مرتد فطری هم، رفتار کند. اگر گفته شود در آن روایت بحث استتابة و در این روایت بحث توبه مطرح شده و بنابراین در هر دو مورد حکم بیان شده، خواهیم گفت در این صورت آن روایات دیگر نمی‌توانند مبین این روایت باشند و به همان اجمالی که گفته شد باقی می‌ماند و مسلماً روایات شیعه ناظر به رد کلام اهل سنت نسبت به مرتد فطری است. و از آنجا که در روایات دیگر باب نفی استتابة شده که مبین و مفسر این مطلب است، روشن می‌شود که منظور از توبه، همان استتابة پس از اقامه بینه است. دو مؤید برای این مطلب بیان شده است: اول اینکه تعبیر «له» با حق داشتن مناسب است و بنابراین «فلا توبه له» نفی استحقاق را می‌رساند و دوم اینکه بلافاصله پس از این عبارت، وجوب قتل، جدایی همسر و تقسیم اموال ذکر گردیده است. این نحوه بیان چنین القا می‌کند که مراد، نفی استحقاق توبه است؛ با این توضیح که حاکم شرع منتظر توبه وی نمی‌شود، بلکه می‌تواند بدون اینکه ببیند توبه می‌کند یا نه، حکم قتل و دیگر احکام را اجرا کند. [۳۲، ص ۳۶۰]. لذا برخی از فقها اطلاق روایت را نپذیرفته اند، بلکه آن را مانند دیگر روایات باب



دانسته‌اند، که دلالت می‌کرد مرتد ملی استتابه می‌شود و کشته نمی‌شود، اما مرتد فطری استتابه نمی‌شود و بر امام است که او را بدون استتابه بکشد [۲۷، ص ۳۷۸].

در عین حال اگر کسی این تفسیر را نپذیرد و معتقد باشد که روایت مذکور با توجه به روایات دیگر، درباره مرتد فطری است، اما حکم جدیدی را نیز بیان می‌کند و بنابراین مرتد فطری، هم طبق روایات دیگر توبه داده نمی‌شود و هم طبق این روایت توبه او پذیرفته نیست، خواهیم گفت: اولاً تعبیر « فلا توبة له » اگر به معنای حقیقی و مطلق گرفته شود با آیات مطلق توبه و آیات باب ارتداد که توبه مرتد را تأیید می‌کند، در تعارض است و بنابراین، روایت فوق باید ناظر به توبه پس از اقامه بینه در نزد حاکم باشد، نه پیش از آن، و از مورد توبه پیش از اقامه بینه انصراف دارد. پس این روایت اطلاقی ندارد تا بتواند ادله‌ای را که بیان خواهد شد - که اگر پیش از اقامه بینه، خاطی، توبه کرد، حد از او برداشته می‌شود - تخصیص بزند. لاقلاً در چنین تخصیصی تردید و جود دارد و در موارد مشکوک باید به عام تمسک کرد.

ثانیاً با جمله حالیه «و قد وجب...» که پس از آن ذکر شده، منافات دارد، زیرا از آن جمله چنین استفاده می‌شود که توبه او در نزد حاکم پذیرفته نیست، یعنی استتابه داده نمی‌شود.

ثالثاً با روایت دیگر محمد بن مسلم که به صراحت توبه پیش از اقامه بینه را موجب برداشته شدن قتل دانسته، معارض است. این روایت چنین است: «عن ابی جعفر(ع) قال: ... و من جحد نبیا مرسلان نبوته و کذبہ فدمه مباح. قال: فقلت أ رأیت من جحد الامام منکم ما حاله؟ فقال: من جحد اماما بریء من الله و بریء من دینه فهو کافر مرتد عن الاسلام لان الامام من الله و دینه دین الله و من بریء من دین الله فهو کافر و دمه مباح فی تلك الحال الا ان يرجع و یتوب الی الله عزوجل مما قال...» [۲۱، ص ۵۴۴]: هر کس پیامبر مرسلی را تکذیب کند، (ریختن) خونش مباح است. راوی پرسید: اگر کسی امامی از شما را انکار کند چه؟ حضرت فرمود: هر کس امامی را انکار کند از خدا و دین او بری شده است. پس او کافر است و از اسلام روی گردانده است. زیرا امام از جانب خدا و دین او دین خدا است و هر کس از دین خدا تبری جوید کافر است و خونش در آن حال مباح است، مگر برگردد و از آنچه گفته در پیشگاه الهی توبه کند.

قابل توجه است که این صحیحی را از قدمای ناقل حدیث تنها مرحوم صدوق و نعمانی صاحب کتاب الغیبه آورده‌اند و شیخ طوسی و کلینی آن را نقل نکرده‌اند؛ اما برعکس صحیحی قبلی را، کلینی و شیخ نقل کرده‌اند و صدوق نقل نکرده است. صاحب وسائل هر دو را در پی هم به عنوان باب قتل مرتد فطری از مصادر مزبور نقل کرده است. [۲۱، ص ۵۴۴].

در عین حال با توجه با اجمالی که در روایت نخست محمد بن مسلم «فلا توبه له» وجود داشت و پذیرش توبه مرتد که در روایت دوم آمده «الآن يرجع و يتوب الى الله عزوجل مما قال» جمع این دو روایت به این است که روایت نخست محمد بن مسلم را به «استتابه» در نزد حاکم - همانند روایات دیگر و با توجه به شواهدی که برای آن بیان شد - حمل کنیم و روایت دوم او را که بر پذیرش توبه در رفع اباحه خون مرتد دلالت داشت بر توبه او - چنانچه به هر دلیلی بر آن موفق شد - حمل کنیم.

۵-۲-۳- برداشته شدن حد در صورت توبه

افزون بر ردّ ادله یادشده می‌توان برای برداشته شدن حکم قتل به قاعده‌ای تمسک کرد که همه فقها آن را پذیرفته‌اند، به این نحو که هرگاه اثبات شود کسی که مرتکب عمل خلاف مستوجب حد شده، پیش از طرح در نزد قاضی توبه کرده است، آن حد از او برداشته می‌شود. در این خصوص به روایاتی تمسک شده که هرگاه شخص پیش از اقامه بینه، توبه کرده باشد، هر حدی از او برداشته می‌شود، مانند روایت مشهوری که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له» [۲۱، ص ۳۶۰]؛ یعنی توبه کننده همانند کسی است که گناه نکرده است، یا روایاتی که به گناهکاران توصیه می‌کنند گناه خود را ابراز نکرده، توبه کنند که فضیلت آن از اقرار و اعتراف به گناه بیشتر است. مرحوم مفید در همین باره، این روایت را از پیامبر(ص) نقل کرده است [۲۵-۶]: «روى عن النبى (ص) انه قال: من اتى منكم شيئاً مما يوجب عليه حداً او عقاباً فليستتر بظل الله عزوجل و يتوب اليه فيما بينه و بينه فانه اقرب الى الله عزوجل من اظهاره ما ستر عليه و لا يبدو احدكم صفحته بالذنب فانه من ابدى صفحته لا قامه الحد عليه هلك و لم يصبر على الحق فيه»؛ هر کس کاری انجام دهد که موجب حد یا عقاب اخروی گردد، آن را در سایه الهی بپوشاند و بین خود و خدا توبه کند، زیرا این نزدیکتر است به خداوند از اظهار کردن آنچه او پوشانده است. و کسی از شما آشکار نکند گناهی را که مرتکب شده، زیرا آن کس که آشکار کند باطنش را برای این که حد بر او جاری شود، هلاک می‌گردد و حق در مورد او بلا درنگ اجرا می‌شود.

شیخ حر عاملی در *وسائل الشیعه* تحت عنوان «من تاب قبل ان يؤخذ سقط عنه الحد»، یعنی «کسی که پیش از اقامه بینه توبه کند حد از او برداشته می‌شود» روایاتی را جمع آوری کرده از جمله این روایت است که می‌فرماید: عن احدهما(ع) فى رجل سرق او شرب الخمر او زنى فلم يعلم ذلك منه و لم يؤخذ حتى تاب و صلح. فقال: اذا صلح و عرف منه امر جميل لم يقم



علیه الحد» [۲۱، ص ۳۲۸]: از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) درباره مردی که دزدی کرده یا شراب نوشیده یا زنا کرده باشد سؤال می‌شود. حضرت (ع) می‌فرماید: اگر آن فرد شایسته شده و کارهای خوب از او دیده می‌شود، حد بر او جاری نمی‌شود. این روایت گرچه درباره سه عنوان سرقت، زنا و شرب خمر است، ولی فقها از آن استفاده عموم کرده و در تمام حدود آن را پذیرفته‌اند. محقق در شرایع می‌گوید: کسی که پیش از قیام بینه بر علیه او، توبه کند، حد از او ساقط می‌شود و مرحوم صاحب جواهر در ذیل کلام محقق می‌فرماید: خلافتی در این مسأله ندیدم، بلکه در کشف اللثام ادعای اتفاق همه فقها بر آن شده است. [۱۷، ص ۲۰۷].

به هر حال، استثنا زدن به این قاعده کلی، نیازمند دلیلی قوی و واضح است و همان‌طور که گذشت روایت محمد بن مسلم با توجه به اجمالی که در آن بود نمی‌تواند این اطلاعات را تخصیص بزند.

حداقل با توجه به روایت « تدرأ الحدود بالشبهات»، یعنی حدود با شبهات برداشته می‌شود دیگر نمی‌توان در مورد چنین شخصی که توبه کرده حد جاری کرد. حتی به اعتقاد برخی از فقها اگر توبه بعد از نزد حاکم رفتن باشد ولی ارتداد به اقرار ثابت شده باشد، نه با بینه، حاکم می‌تواند او را عفو کند و عموم « الحدود تدرأ بالشبهات» جاری است [آیه الله منتظری، به نقل از استفتایی که در تاریخ ۱۸ / ۴ / ۸۱ از ایشان شد].

به هر حال اگر حاکم اسلامی مبسوط الید نبود و یا ارتداد در دارالکفر اتفاق افتاد و مرتد در همانجا، توبه کرد، آیا موظف است خود را به حاکم شرع معرفی کند تا او را به مجازات برساند یا وظیفه او مانند دیگر گناهان، کتمان است؟ و ممانعت از اجرای حد؟ مرحوم سید محمد کاظم یزدی در این باره می‌گوید: بر مرتد فطری بعد از توبه واجب نیست خودش را برای کشته شدن معرفی کند، بلکه حتی جایز است از این امر ممانعت کند. [۲۶، ص ۱۲۵].

از سوی دیگر آیا وظیفه حاکم نیز تعقیب چنین فردی است و لو اینکه سالها از ارتداد او گذشته و به توبه او علم پیدا کرده باشد؟ و در صورت اقامه بینه، اگر معلوم شد پیش از آن توبه کرده است، آیا حکم جاری می‌شود؟ اگر بپذیریم که در مورد مرتد فطری، پیش از اقامه بینه، توبه پذیرفته می‌شود، حاکم نیز موظف است که در صورت اقامه بینه، ملاحظه کند، که پیش از این توبه کرده است یا خیر؟ و در صورت اثبات توبه پیش از آن، و حتی شبهه توبه، حد را از او بردارد.

۵-۳- در مورد جدایی از همسر

اما در مورد جدایی از همسر از آنجا که از روایت ابوبکر حضرمی [۲۹، ص ۲۴۲، ح ۷۷۲؛ ۲۸، ص ۳۷۳، ح ۱۳۳۲] چنین استفاده شد که حتی با توبه، همسر مرتد به او بر نمی‌گردد و نیاز به عقد مجدد است، می‌پذیریم که با توبه حکم جدایی از همسر برداشته نمی‌شود، مگر اینکه مجدداً عقد خوانده شود.

۵-۴- در مورد تقسیم اموال

اما در تقسیم اموال بین ورثه، اکثر فقهای اهل سنت، مانند مالک، احمد حنبل و شافعی معتقدند که اگر مرتد توبه کرد، اموالش متعلق به خود او است، اما اگر توبه نکرد و مرد یا کشته شد، اموالش فیء مسلمانان محسوب می‌شود و به نفع آنان صادره می‌گردد، (البته با استثنایی که در مورد زندق و منافق ذکر شده است).

دلیل آنان بر این مطلب این است که اولاً مرتد در حال کفر از دنیا رفته و به اجماع فقها، مسلمان از کافر ارث نمی‌برد. ثانیاً این اموال متعلق به شخص حربی است که در حال جنگ با مسلمانان بوده و لذا هیچ امانی برای او وجود ندارد و از آنجا که بدون تاختن اسب و شتر - یعنی بدون جنگ - به دست مسلمانان افتاده، ثروت آنان محسوب می‌شود.

تنها ابو حنیفه معتقد است اموالی که در حال اسلام به دست آورده به ورثه مسلمان او می‌رسد و اموالی که در حال ارتداد کسب کرده، فیء مسلمانان خواهد بود. [۱۱، ص ۴۲۷].

اما شیعه از آنجا که بین مرتد فطری و ملی فرق می‌گذارد معتقد است: مالکیت مرتد ملی بر اموالش باقی خواهد ماند؛ زیرا هیچ وجهی برای زوال ملکیت او وجود ندارد. بنابراین، اصل، بقای ملکیت است و کسی که ادعای زوال ملکیت می‌کند باید دلیل بیاورد. [ر.ک: ۱۲، ج ۵، ص ۳۵۸] لذا علامه حلی تصریح می‌کند: کافری که مسلمان شود و سپس به کفر برگردد (مرتد ملی) ملکیتش با ارتداد زائل نمی‌شود، حتی اگر از توبه امتناع کند. [۳۳، ص ۳۸۹]. البته شهید اول معتقد است این فرد حق تصرف در اموالش را ندارد [۸، ص ۵۵] تا مبدا با تصرف در آنها مبادرت به اتلاف کند. [۶، ص ۹۶۳]؛ ولی به نظر می‌رسد منع از تصرف، فاقد دلیل فقهی است و لذا محقق اردبیلی می‌گوید: دلیل محجور بودن مرتد ملی از مالش، روشن نیست، در حالی که



او مالک، آزاد، بالغ و رشید است؛ مگر در این بازه اجماع یا نصی وجود داشته باشد که من ندیدم. [۲۲، ص ۳۳۵].

به هر حال دلیلی بر زوال ملکیت مرتد ملی وجود ندارد. همچنین در مورد زن مرتده نیز دلیلی برای زوال ملکیت نیست. [۱۸، ص ۳۶۷؛ ۳۴، ص ۳۳۱]؛ اما در مورد مرتد فطری مرد، شیخ طوسی معتقد است: مرتد فطری مالکیت خود را از دست می‌دهد و تصرفاتش نیز باطل است [۱۳، ص ۳۵۸] و شهید اول می‌گوید: در ارتداد فطری به مجرد ارتداد، اموال مرتد به ورثه منتقل شده، بدهکاریهایش از آن مال پرداخت می‌شود. [۸، ص ۵۵؛ ۳۳، ص ۳۲۵؛ ۱۷، ص ۲۳]. دلیل فقهی این حکم، اجماع و دو روایت عمار ساباطی و محمد بن مسلم است [۲۱، صص ۵۴۵-۵۴۴] که پیش از این گذشت.

اما از آنجا که دلیل مجمعی، دو روایت مزبور است، اجماع دلیل مستقلی نخواهد بود و قابل استناد نیست. لذا در اینجا به بررسی این دو روایت می‌پردازیم.

در روایت عمار ساباطی تعبیر «و یقسم ماله علی ورثه» و در روایت محمد بن مسلم تعبیر «یقسم ما ترک علی ولده» وجود داشت. این تعابیر ناظر به فقه رایج اهل سنت در دوران امام (ع) بوده و چون آنان معتقد بودند اموال مرتد، فیء مسلمانان است و به بیت‌المال واریز می‌شود، امام (ع) این نظریه را مردود شمرده و معتقدند اموال بین ورثه مرتد تقسیم می‌شود - البته با شرایطی که در کتاب ارث بیان شده - و در مقام بیان زوال ملکیت از مرتد نیستند.

به بیان دیگر: اگر مرتد کشته شد و یا مرد اموالش به ورثه او می‌رسد نه به بیت‌المال. نه این که به محض ارتداد - اگرچه توبه کند - اموالش از ملکیت او خارج می‌شود.

به هر حال تعبیر «ما ترک» در روایت محمد بن مسلم به وضوح دلالت بر مالی دارد که پس از میت باقی می‌ماند. این تعبیر، همانند تعبیری است که در باب ارث بیان شده که به عنوان نمونه چند روایت را از آنجا نقل می‌کنیم:

۱. صحیحہ ابی ولاد الحناط عن ابی عبدالله (ع) قال: سألته عن رجل ارتد عن الاسلام، لمن یكون میراثه؟ فقال: یقسم میراثه علی ورثه علی کتاب الله [۲۱، ص ۳۸۶، باب ۶، از ابواب موانع ارث، ح ۳].

۲. عن ابی عبدالله (ع) فی رجل یموت مرتداً عن الاسلام و له اولاد فقال: ماله لولده المسلمین [۲۱، ص ۳۸۵، ح ۶].

۳. قال قلت لابی عبدالله (ع) : نصرانی اسلم، ثم رجع الی النصرانیه، ثم مات، قال : میراثه لولده النصرانی و مسلم تنصر ثم مات، میراثه لولده المسلمین. [۲۱، ص ۳۸۷، ح ۱].

این احادیث و دیگر احادیث مربوط مبین این معنایند که تقسیم اموال پس از مرگ مرتد یا کشته شدن او صورت می‌گیرد، نه پیش از آن. این اموال در صورت وجود فرزندان مسلمان به آنها می‌رسد و همان‌طور که ملاحظه شد در صورت ارتداد ملی، طبق روایت سوم، ماترک به ورثه مسیحی هم می‌رسد و با داشتن ورثه جزء فیء محسوب نخواهد شد.

پس روایت در مقام رد نظریه اهل سنت است، نه بیان اینکه اموال مرتد از ملک او خارج می‌شود و لو کشته نشود یا نمیرد. بر این اساس، اگر مرتد فطری توبه کرد و توبه او را پذیرفته شده دانستیم، وجهی ندارد که اموالش به ورثه برسد.

۶- نتیجه گیری

فقهای شیعه بین مرتد فطری مرد و ملی در توبه دادن او نزد حاکم تفاوت قائل شده اند؛ به این صورت که مرتد فطری توبه داده نمی‌شود، اما مرتد ملی را باید توبه داد. بنابراین با اثبات ارتداد فطری، احکام آن جاری می‌شود.

ولی اگر مرتد فطری پیش از اینکه ارتدادش به اثبات برسد، توبه کرد آیا باز هم حکم ارتداد جاری می‌شود یا خیر؟ مشهور فقهای امامیه قائلند که احکام نجاست، مجاز نبودن در انتخاب همسر مسلمان، ارث نبردن از مسلمان و... با توبه برداشته می‌شود و بر چنین فردی مسلمان اطلاق می‌شود؛ اما سه حکم قتل، جدایی از همسر و تقسیم اموال در هر صورت جاری می‌گردد و توبه گرچه عذالله پذیرفته شود - بر خلاف برخی که حتی توبه او را نزد خدا نیز صحیح نمی‌دانند - این احکام را از بین نمی‌برد.

برای اثبات این مدعا به اجماع، استصحاب موضوعی و حکمی و روایت محمد بن مسلم استناد شده است؛ در حالی که اجماع، هم با توجه به مدرکی بودن آن و هم اینکه معلوم نبود معقد آن درباره توبه بوده یا صرفاً در مورد استتابة در نزد حاکم حجت نیست. استصحاب موضوعی و حکمی نیز با توجه به تغییر موضوع مورد ندارد.

در مورد روایت محمد بن مسلم نیز با اجمالی که دارد اگر روایات استتابة را مبین آن بدانیم، به همان معنای استتابة است، و گر نه اجمال آن مرتفع نخواهد شد و قابل استناد نیست. بنابراین، ادله‌ای که برای برداشته نشدن احکام سه گانه قتل، جدایی از همسر و تقسیم اموال از مرتد فطری آورده شد، تنها در مورد جدایی از همسر تمام بود و لذا باید حتی در دوران عده، عقد مجدد خوانده شود. اما این ادله در مورد قتل و تقسیم اموال کافی نبود و لذا اگر مرتد پیش



از اقامه بینه توبه کرد، حکم قتل در مورد او اجرا نمی شود و تقسیم اموال پیش از قتل یا مرگ انجام نمی گردد، لذا در صورت عدم طرح ارتداد در دادگاه، اموال همچنان در ملک مرتد باقی می ماند و روایاتی که دلالت بر تقسیم اموال بین ورثه دارد در مخالفت با فقه اهل سنت است که اموال مرتد را فیء مسلمانان می دانستند نه اینکه در هر صورت، ولو آن فرد کشته نشود و نمیرد، اموالش باید بین ورثه تقسیم شود.

۷- منابع

- [۱] شیخ صدوق، م، المقنع، قم، نشر الامام الهادی(ع)، ۱۴۱۵ هـ.ق.
- [۲] شیخ طوسی ج،، النهایه، قم، انتشارات قدس محمدی، بی تا.
- [۳] ابن ادریس، م،، السرائر، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.
- [۴] ابن حمزه طوسی، ج ،،، الوسیلة الی نیل الفضیله، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۸ هـ.ق.
- [۵] حلی، ی،، الجامع للشرایع، قم، مؤسسة سید الشهداء، ۱۴۰۵ هـ.ق.
- [۶] محقق حلی، ج،، شرایع الاسلام، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۹ هـ.ق.
- [۷] علامه حلی، ح،، قواعد الاحکام، قم، منشورات الرضی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- [۸] شهید اول، م،، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- [۹] شافعی، م،، الام، ج ۶، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- [۱۰] ابن قدامه، م،، المغنی و الشرح الکبیر، ج ۱۰، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- [۱۱] جزیری، ع،، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.
- [۱۲] شیخ طوسی، ج ،، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۷، تهران، مکتبه المرتضویه، ۱۳۷۸ هـ.ق.
- [۱۳] شیخ طوسی، ج ،، خلاف، ج ۵، قم، مؤسسة التشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ق .
- [۱۴] خویی، ا،، التنقیح فی شرح العروة الوثقی ، ج ۳، مؤسسة آل البيت، بی تا..
- [۱۵] شهید ثانی، ز،، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۹، ج ۲، قم، چ ۲، قم، انتشارات علمی، ۱۳۶۹ هـ.ق.
- [۱۶] شهید ثانی، ز،، مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۱۵، قم، انتشارات بصیرتی، بی تا.
- [۱۷] صاحب جواهر، م،، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران، اسلامی، ۱۳۶۲.
- [۱۸] خمینی، ر،، تحریر الوسیلة، ج ۲، قم، اسماعیلیان، بی تا.

- [۱۹] طباطبائی، م.ح.، المیزان، ج ۲، چ ۲ بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۱ هـ.ق.
- [۲۰] سرخسی، ش.، المبسوط، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ هـ.ق.
- [۲۱] حر العاملی، وسائل الشیعه، تهران، الاسلامیه، ۱۴۰۱ هـ.ق.
- [۲۲] اردبیلی، ا.، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۳، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ.ق.
- [۲۳] شیخ انصاری، م. کتاب الطهارة، بحث مطهرات، چاپ سنگی (بدون شماره صفحه) تهران، ۱۲۹۸ هـ.ق.
- [۲۴] طوسی، ن.، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۹ هـ.ق.
- [۲۵] فیض کاشانی، م.، المحجة البيضاء، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
- [۲۶] حکیم، م.، المستمسک فی شرح العروة الوثقی، مکتبة آية الله مرعشی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- [۲۷] خمینی، ر.، کتاب الطهارة ج، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار اما خمینی، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- [۲۸] شیخ طوسی، ج.، تهذیب الاحکام، ج ۹، تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۶۴ هـ.ق.
- [۲۹] شیخ صدوق، م.، من لا یحضره الفقیه، ج ۶، چ ۵، دارالکتاب الاسلامیة.
- [۳۰] مجلسی، م.ب.، بحار الانوار، ج ۱۵، تهران، اسلامیه، ۱۴۰۶ هـ.ق.
- [۳۱] شیخ مفید، مقنعه، به نقل از ینابیع الفقهیه، ج ۲۳ بیروت، دارالتراث و دارالاسلامیه، ۱۹۹۰ م.
- [۳۲] صرامی، س.، احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۷۶.
- [۳۳] علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۵، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۲ هـ.ق.
- [۳۴] خویی، ا.، مبانی تکملة المنهاج، نجف اشرف، مطبعة الآداب، ۱۹۷۶ م.

